

مرحوم دکتر معتقد بود که تحصیلات قدیمه بد نیست ولی برای عصر جدید تحصیلات جدید نیز لازم است و پس از مباحثه بسیار موفق گردید اجازه ورود منرا بمدرسه دارالفنون تحصیل کند و در نتیجه بدارالفنون رفتیم.

(۱۲۸۰ ش = ۱۳۱۹ ق)

مدرسه دارالفنون در آن موقع علاوه بر رشته طب و زبان فرانسه و علوم معموله قسمتی هم در تحت سرپرستی ژنرال (وت) آلمانی با یک ژنرال اتریشی که فوت کرده و نامش فراموش شده است عملاً شاگردان را علاوه بر علوم نظامی بخدمات صفی مشغول میداشت مدرسه دارای یک دسته موزیک هم بود و شاگردان در روز های سلام لباس مخصوص مدرسه را میپوشیدند و مقدم بر لشکریان در صف سلام حاضر میشدند پس از آنکه قسمت نظامی مدرسه دارالفنون منتقل بمدرسه نظام شد نگارنده نیز بمدرسه نظام انتقال یافتم و ریاست مدرسه نظام در آن موقع باجناب آقای حاج مخبر السلطنه هدایت بود (۱۲۸۳-۲۸ محرم ۱۳۲۲ ق =) مدتی در کلاس عالی آن مدرسه بتحصیل اشتغال داشتم تا اینکه در سال ۱۲۸۴ شمسی بواسطه اینکه آقای ابوالحسن کرانمایه یکی از شاگردان سیلی زدند عموم شاگردان اعتصاب نموده و از مدرسه خارج شدند نگارنده نیز جزو اعتصابیون بودم و دیگر حاضر بمراجعت نگردیدم ولی در خانه بتحصیلات خود ادامه میدادم دیری نگذشت که اوضاع تهران مغشوش گردید و فصل جدیدی در زندگی ایرانیان منجمله نگارنده باز شد. (در فصل بعد بیان خواهد شد) نگارنده چنانکه گذشت از ابتدای تحصیل میل مفراطی بمطالعه دوا این شعرا و تاریخ ادبیات فارسی داشت و این تمایل بتحریر ذوق و احساسات هوجد سرودن اشعاری شد که در طول زندگانی تسلی دهنده آلام درونی گوینده آن میباشد اینک بتناسب تاریخ و برای نمونه اشعاری که در روزگار تحصیل سروده شده بترتیب از دیوان اشعار استخراج و ذیلا نقل میگردد.

در سال ۱۲۸۲ شمسی هجری سروده شده

غزل در تهران

بمناسبت اینکه روزی یکی از دوستان برای دیدارم بی خبر بمنزل آمده بود

و چون نبودم متعرضانه رفت.

سرگذشت اخگر

یار آمد بدر منزل من در زد و رفت از ره مهر بدلداده خود سر زد و رفت
از سفر آمد و احوال پرسید از من رفت و مرغ دل من از بی او پرزد و رفت
خورده بود از می با قوت صفت یکدوسه جام حلقه بر در زدو بر جان و دل آذر زد و رفت
از خم سلسله زلف شکسن در شکش بند بر پای دل عاشق مضطر زد و رفت
بدر خانه ام از روی غضب کرد نگاه زان نگه بر رگ جان از مژه نشتر زد و رفت
طاقت از پیکر و عقل از سرواز دیده سرشك رفت یکباره چو او آمد و بر در زد و رفت
مگر آن ترك ختا دید خطائی که ز خشم آخت شم شیر ز ابروی و باخگر زد و رفت
این غزل بی موضوع و تقلیدی است تهران ۱۲۸۲ هـ ش

گفته بودی از وفا می آیمت يك شب ببر از وفا امشب بیسا جان مرا همراهی ببر
گر گذاری بر سرم با امشب از راه وفا می دهم جان در رهت می افکنم دریات سر
شد رها چون تیرمژگان از کمان ابرویت عاشق مشتاقرا بنشست در دل تا پسر
هست اگر سیر قمر در برج عقرب پس چرا عقرب زلف تو دارد سیر بر گرد قمر
نرکس جادو فریب از فنون احسری عقل و دین و دل ببرد از مردم صاحب نظر
در میان عاشقان آنروز گشتم سر فراز کز برای کشتن من بر میان بستی کمر
ناوک نماز تو را شد قلب مشتاقم هدف تیغ ابروی ترا شد جان مسکینه سیر
میخورم چون غنچه خون دل که از بهره نیست غنچه لعل لبست را از دل تنگم خیر
اشک چشمم رخنه کرد اندر دل خارا ولی نیست هیچش در دل سنگینت ایمه رو اثر
گشته در چاه ز نخدانت دل اخگر اسیر
زلف مشکین کن رسن تا آید آن مسکین بدر

اینهم تقلیدی است و موضوع ندارد تهران ۱۲۸۲ هـ ش

غزل

مرا که چشم تو با نیم غمزه کشت از ناز بخنده می زلب لعل زنده ام کن باز
ز خنجر مژه کشتی مرا و این عجب است که چون ز خنجر کشته برون شود آواز
به تیر غمزه گرم کشت چشم جادویت اب تو زنده کند چون مسیح از اعجاز
حسد بر نند رقیبان از اینکه یار منی خدا کند بحقیقت بود نه روی مجاز

تو شاه کشور حسنی و من گدای درت گدای در که خود راز مرحمت بنسواز
 جفا مکن که جفارا جفا بود ککیر بهوش باش که دارد جهان نشیب و فراز
 بدار دست ستم کتوتنه از سرم زیراک بداهن تو نمودم دراز دست نیاز
 چو فکر درهم من روز وصل کوتاه است بود چو زلف دراز تو شام هجر دراز
 بگفتمش چه کند در غم تو اخگر گفت

بشمع رویم پروانه سان بسوز و بساز

✽ این غزل تخیلی است تهران ۱۲۸۲ ه. ش. ✽

بسر شوق وصال یار سیمین غبغبی دارم بدل تا صبح شبها ذکر یارب یار بی دارم
 لوی لشکر عشقت بدستم هست تا هستم چه پروا باشدم از جان که عالی منصبی دارم
 بسا شبها که نالان در سر کویت بسر بردم تو سنگین دل ندانستی که منم مطلبی دارم
 میفکن دورم از کویت مکن محروم از رویت که از زلف و رخت اینک قمر در عقر بی دارم
 ربائی جان ز تن تن سوزی اندر آتش هجران در این آتش من خاکی عجب تاب و تپی دارم
 ز نزدت میبرم دلرا بظاهر لیک در بساطن روان دلرا بدنبالت چو طفل مکتبی دارم
 بود امروز و امشب آه منم مهمان من اخگر
 بحمد اله همایون روزی و میمون شبی دارم

✽ این غزل هم خیالی است تهران ۱۲۸۲ ه. ش. ✽

دوشینه ز عشق و عاشقی رفت سسخن پرسید از آن میان یکی انت لهن
 گفتم من از آن شاهدی شیرینم کز حسن چو او نیست نگاری بزمن
 ای آفت عقل و هوش از عشوه و ناز چون تو نه بتی است در خطا نه بختن
 تا چند روم در طلبت کوی بکوی تا کی ز فراقت بکشم رنج و مسحن
 تا کی بشبستان بنشینن تنها برخیز و بیا بسیر بستان و چمن
 ای لعل لببت روح روان، درد مرا درمان کن و جان ز من ستان جای تمن
 آید بلیم ز شوق جان گر بنهی لعل لب روح بخش خود بر لب من
 نه همچو قدت سرو بود در بستان نه همچو بسا گوش تو در باغ سمن
 از آتش روی تو است اخگر ایدوست

روی و هم صرف، سرورده شده تهران ۱۲۸۲ هـ. ش

تا عاشق آن پریرخ است اخگر زار پیوسته بود جان و تنش زار و تزار
گر شیوه عاشقی نمودی پیشه از جان بگذر ز دین و دل دست بدار

غزل خیالی تهران ۱۲۸۳ هـ. ش

ببرده است زدستم قرار و طاقت و هوش سمنبری که رخش شد ز زلف غالیه پوش
مخواه طاقت و هوش و قرار از دل من که برده می تو زدستم قرار و طاقت و هوش
ترا که گفت نمیدانم ای بست سرمست که خون عاشق مسکین بجای باده بنوش
باضطرار دل من اسیر زلف تو شد باختیار بدلداری اسیر بسکوش
مسگر بآب و صالت ز جوش بنشینند دلم گر آتش هجران همی بود در جوش
مرا ز در کتبت ای پادشاه بنده نواز مران که هستمت از جان غلام حلقه بگوش
خدا کند که نگردم ز خواب خوش بیدار اگر بخواب به بینم ترا دو باره جو دوش
بسان خاک شد اخگر چو بست در ره تو

روا بود که رود با سپهر دوش بدوش

یکی از همشاگردیها قهر کرده بود - غزل تهران ۱۲۸۲ هـ. ش *

در نزد خلق آبرویم را بریختی رورا بین که ریختی اما چه ریختی؟
دادی ز وصل خویش یکی ساغر م بکف اما ز هجر زهر در و نش بریختی
پیوستی از ازل بدلم رشته و داد دیدی از آن چه بد که در آخر گسیختی
آبی بر آتشم نزدی باد می زنی از هجر خاک غم بسرم از چه ریختی
معمول بود بنده گریزد ز پادشاه جانا چرا ز نزد غلامت گریختی

این غزل برای نشان دادن جناس ترکش ساخته شده تهران ۱۲۸۳ هـ. ش

زنار و غمزه یارم را بسی تیراست در ترکش نه دارم طاقت تیرش نه دارم قدرت ترکش
نکه هرگز نخواهد کرد آن صیاد سوی من اگر کردم چو صید غرقه در خون بسته ترکش
ز زیبائی و طنازی کشیده کار او آنجا که گریبند و را خورشید افتند تاج از ترکش
قلم بر دار نقاش از برای نقش تصویرش رخ او را زمه بهتر قدش از سرو بر ترکش

اگر خواهی شوی زاهل نظر اخگر ز من بشنو

غبار سم شبیدیز و را در دیده ترکش